

سگد بار دگر لاله رنگی مراد
غنچه سرف خروسته دل مار شود
من گویم که لاری که گذشت آید باز
رودگار من که بیا آید آغاز شود
رودگار دگر است دیاران دگر

ساد بودن مهر است
ساد کردن مهری ولایه
سگ دگر نندم بخوش
که چو یک کجک تنی حال بی روز
بی فرار همه خندان تا شوم
خوشی ما نکرده است و غم نخواستیم
بی غمی عیب بزرگی است
که دور از ما باد
انته خون که بیوز بزمین روز و شبان
کی گذارد که دگر باشد ساد
کجا سگی آینه ای بود درون بیی که در آن
خوشتر آمدیدم
آینه نهان بود از آینه آما دیدم
هماندمم اگر از آن نروسی با کوزه یاد
که با دستش آورد و چای دیدن
بیک نروسی دایه شدن ...
ساد بودن مهر است

گر گاه سادی که
د ۷۶ دگر ~~ساد~~

زندگی صحنه یکبارگی ترسیدی است
هر کسی نغمه خود خوانده و از صحنه رود
صحنه پیوسته می است
فرم آن نغمه که مردم بسیارند بیاد

۱۹۷۲
۱۹۷۲